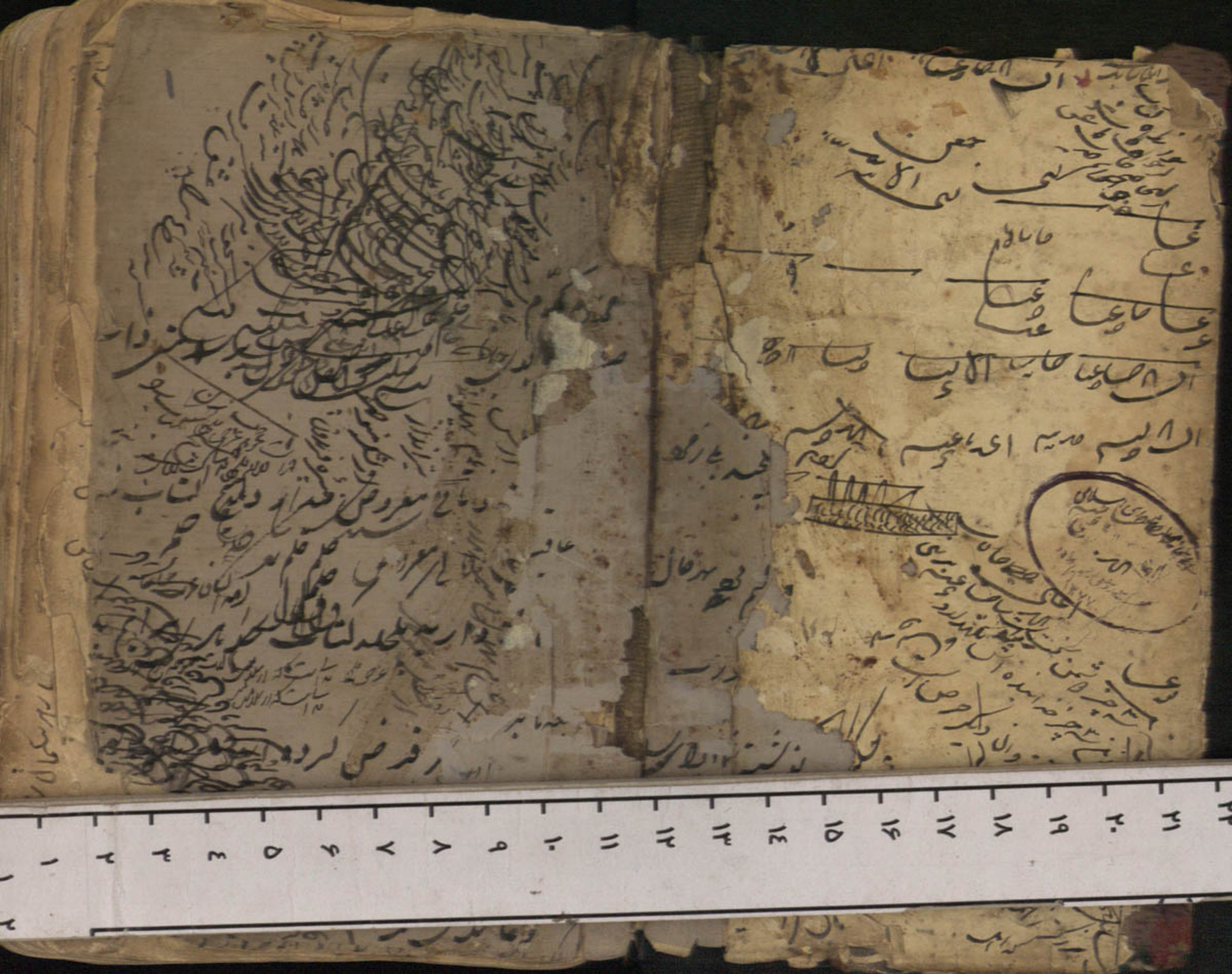


[illegible] ... آمدی ... [illegible]

[illegible] برکشیده شد ... [illegible]

[illegible] برادر مهربان

عبدالرب ... [illegible]

عاقبت با شنیده ... اهل خانه و دوستان ...

گذشته ... [illegible]

جمله برادرجان خود ... [illegible] ... ماه

[illegible] ... مشغول درس خانه ... [illegible]

[illegible] ... خود آمیختی ... [illegible]

[illegible] کشید به ... [illegible]

[illegible] یم برسی میدانید خصوصاً چون بار تو نیست در ... [illegible]

[illegible] م تو نیست بر ... در اصلاح ... و قرض ... [illegible]

[illegible] ... احوال اینجا دوستان آمد ... [illegible]

[illegible] شده ... برآمده ... آلوده [illegible]

[illegible] نشستیم تاب ... [illegible]

[illegible] منتظر ... [illegible]

[illegible] مقتوح شد ... جان آمد ... [illegible]

[illegible] خان آمد ... داد ... [illegible]

[illegible] علیه الرحمه

[illegible] مقصد است [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳

[illegible]

[illegible]

حسدَ حاسدهُ وحقدَ حاقدهُ

حسد برده باد بر او وحقد کرد او وحسد برنده

بادی که حرکت میدهد باد شمال درخت خرمای باریک را

وتحرّکت الشّمالُ لنخلِ الدّقیق

وحرکت میکند درخت چپ بجهته جنبش باد

تفت

رفت

فحش جماع

چیچله

فرزند مادر کودکی از نسل زنگ

بفارسی ای

عصا

بسم الله الرحمن الرحیم وبالله التوفیق والاستعانة

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد

چنین گوید ابو نصر فراهی کتاب من نخوان که علم

حسده مائده وحفده حاسده ماحرکت

الشمال النحل الدقیق وتحرکت الشمال النخل

الدقیق که چون صبیان را بیشتر بتعلم لغت عرب

رغبت می افتد باشعار فارسی وچون خوش

آمدن شعر مر طبعهای موزون عزیزیست

وچند

وچند بیت که ضابط بود مر هر چیز از علوم

بمیان این قطعهها در آورده شد تا بخواندن ونوشتن

این قطعه وتعلم لغت عرب که کلید همه علمهاست تا

بی تکلف یاد گیرند وآنرا دویست بیت

بیت آمد وآنرا نصاب الصبیان نام کرده شد

چه اندر تقارب هنی یاد رون

به تقطیع وزن چنین کن برون

فعولن فعولن فعولن فعول

زهی دولتت را فلک رهنمون

القطعة الاولی فی بحر المتقارب

اله آست الله رحمن خدای
دلیل است هادی نکو رهنمای

محمد ستوده امین استوار
بقرآن ثنا گفت وی را خدای

صحابست یاران آل اهل بیت
که اسلام دینست ز ایمان بپای

سماء آسمان ارض غبرا زمین
محل مکان معانست جای

نیرمنش قفا چیره وجه روی
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان
ید جارحه دست حلقوم نای

فرس اسب بغل استر سرج زین
بعیر اشتر است جرس صلصل درای

رجل مرد مرأة زن زوج جفت
غنی مالدار است مسکین گدای

قناست کاریز عذب آب خوش

چه ینبوع چشمه حماء لای

کران عود بربط وتر شرعه رود

ولی سنج چنگست مزمار نای

عفرنا و هیصم چه هرماس شیر

صریمه عزیمه چراند لیثید ای

هدی راستی کذب فریه دروغ

عفیف حصور ورع پارسای

بلد

7

بلد کویره را شهر دان شهر ماه

ع م ف ح ف

دیکه وبتیا طاق دان طاق تای

۲ ۲

ثمن چه بهاء بها روشنی

ع ع ع ف ع

نبود است ویل نبود ویل وای

ع ع ۲ ف

عیون شور چشم پلید است کند

۹ ۹ ۳ ۳

بود لوذع المعی تیز رای

۲ ۲ ۲

حقیق جدید قمین حرای سزاوار

ماکیر ادخل درای

۹ ۵ ۲ ۲

یعنی داخل شو

القطعة الثانی فی بحر المجتث

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان

رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگو بحجت این بحر را خفیف برخوان

ضیاء آمد شنار روشنی افروختن کرده

۲ ۲ ۲ ۷ ۷ ۵ ۵

فتی خفیف جوان سبک ثقیل گران

۲ ۸ ۲

ذهب زر است حدید آهن رصاص ارزیز ... قلع

۴ ۳ ۳ ۴ ۴

لجین سیم زجاج آبگینه معدن کان

نحاس

کوه الماس سیم آب

نحاس مس صفر روی آنگشت سرب

۴ ۴ ۷ ۷ ۸ ۸

حلیت زیور غالی گران رخیص ارزان

۷ ۷ ۵ ۵ ۶ ۶

جراز سیف حسام عضب صارم تیغ

۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲

مجن جنه سپر سهم تیر قوس کمان

۶ ۶ ۷ ۷ ۸ ۸

عصب پی یلب جوشن آدرع درع دره

۵ ۵ ۴ ۴ ۵ ۵

وهو مکن و ولی رضیل معیله نیکان

۷ ۷ ۲ ۲ ۲

هدف نشانه غرض هم حتمی رهگیر است

۶ ۶ ۸ ۸ ۸

و ترده آمد معراض تیر کز بیکان

۶ ۶ ۳ ۲ ۲

عجاج نقع قتام هباء هیج غبار

کلوم خستکی موت مراء مرة هوان

جفا شر باقی جان عراض راه آورد

قراضه ریزه ذد ریح سو فخر زیان

یغوث نسر یعوق ست بعل ود عزی ... تیه

سواع لات منات مه نامهای بتان

صنم جید نقش بصب وان جبت بت و طاغوت

وثن بت وشمن بت پرست والی ماه

وبشارق ناست تذب تا قد بیر

ایل

ایل جا تیر حتو اشتران جوان

الثالث فی بحر الرمل

از زبان کل عاملیت هم صبح سوی در اکمر غنچه از اشک دهانت میخورد خون الکر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات خیز از بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر

جید گردن صدر سینه زکبر زانو ارس سر

نیز روزی ناد تو شراب در

عرش سقف البیت خانه کحل سرمه زنکدیک

حسن خوبی قبح زشتی حافر خشکی طبکر

بهار

ذئب گرگ سرحان صید کرا سمع بچه زناره موش

ماهی کش ماهی خوار

حیتمار وحوت ماهی طیر مرغ ریش پر

عین چشم انف بینی حاجب ابرو شعر موی

نهی مغز شحم پیه اذن گوش المروس کرس

هدنه صلح حرب جنگ یوم روز لیل شب

غیظ خشم ضحک خنده مخکه خارش نقبه گرس

شارق تمس نکاو نوح بیضا افتاب

سام تیر مجد عقبان عین نفرزند

نیک

میلك محبت قبله بوسه سحر کابین حنظل دوست

زوج شوی زوجین عرمات سست نحل زنبور

حنظل کبکه مر وحش ابدن خبز نان لحم گوشت

اصل بیخ فرع شاخ بذر تخم قطف بر

بحر دماوند بحر دریا قعر تك

فیل پیل بق پشه ضبی آهو حمار خر

شط شاطی عدوه دجله عبقر ساحل کنار ا

... معبران حبیب کوچک معبران حاکم حصار

٧

برجبام ستر پرده رقعه پاره رث کهن

اظهاره ابره دان البطانه آستر

جمع اطلس شد نمان اوس باشد نام کراک

فرض مجوه نام حرماشرق سیدان نام

شنشعز مجیر شیم دیدن دانست خوی

عیث باران ثلج برف تا دنم سلولق

ذبره دان یکیاره آهن کستره یکیاره نان

حبقوه دان یکیاره آتش فلزه یکیاره

11

ناهر طراوت و بیت گل همیشه بهار قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات که بحر مجتث این بحر را خوش برخوان

القطعة الرابعة في بحر المجتث

فرس چنبر که آستین سه ستار

جدیل دامن جامه استه تکه بند ازار

قطاب جیب سراویل ازار خف موزه

عتاد ساز جبه پل زمام مهار

مدینه بلد مصر شهر سور دیفن

چنانکه معرکه لشکر گهست حصن حصار

لبیب عاقل غمر غبی غافل کول

شفیق دادر ورده رفیق صاحب یار

صحیفه نامه قلم خامه دان سکین کارد

خیاط بخیط سوزن بحر خرط سمر سوفات

حدیقه باغ حتی چوب خوخ شفتالو

سفرجل ابی تفاح سیب رمان انار

کثیر بسیار وافر تمام ناقص کم

تعلیل بذر بسیار انداغ عتاب

عقور

عقور کلب کزنده جمل شتر باشد

شمله بتر رواست طابه مانند باد

احد یك عشر ده مائه صد اثنان دو

ثلث سه خمس پنج اربع چار

ولیك سته شش سبع هفت ثمانیه هشت

تسع نه حیا الف هزار

چه بیست عشرین دان بعد اله ثلثین سی

خزانه جمل بخت توخیس دان

چه شصت ستین هفتاد بان سبعین است

دیگر ثمانین تسعین نود لیکن ... داد

عقار قهوه راح مدام قرقف می

کمی دلاور خان سوار صید شکار

عزب بدان است صوفی خلاف ناشکیبد

چه نخل خرما و صاد توت و لب خیار

چه طلح موز حنظل در رمان انار با سوزن

چه اصل شوره کشتی کجا رسد کنار

نصالحت

تصافحت کرفتن چه دست یکدیگر

ز هم کشاد

تعانقت کرفتن چه دو یکدیگر

قبیل امت عصبه چه رهط فرقه گروه

چنانکه ایم خشن اخزمت اشجع مار

بطین بزرگ باشد چرین شکم

لتیر مرده دهند حمیم جمع حمار

شمام عطر بود بوی بوید انجو ند

چه روقع تو ماء الورد ز گلاب شمار

قال صلعم من شهد بالجماعة کتبت له بکل خطوة ذاهبا

نمد لباده سال تر نهاده لبد

٢ ٢ ٤ ٤ ٤ ٤

پلاث جلت زمین آب عقار (ارباغ)

٢ ٢ ٣ ٣

رحیص شستم دلش شوخ کس بری جرم

٤ ٤ ٥ ٥ ٧ ٧

ذلیل راه رو وس خفته یقظ بیدار

٢ ٢ ٣ ٣ ٧ ٧

عوان تکیه کالبد عروب شوهر دوست

٢ ٢ ٤ ٥ ٤ ٥

قراه پرده باریک میب ابتدا آن

٤ ٤ ٧ ٧

مراح جای شتر مریض ست جای غنم

٢ ٥

گناس دان جای آهو فجار جای کفتار

٢ ٢ قفیم

[illegible]

قصیم دان جو خر معلف آخور آری

٢ ٢ ٢ ٧ ٧

علیقه توبره لشواجره چند لشخول

٤ ٤ ٥ ٥ ٥

القطعة السادسة من بحر المجتث

بربود در صدف خاطرت ای هنر پرور

ز بحر مجتث دلکش سفینهای گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بخوان ز لجه ورای نظم سحاب ار بر

ترنیب رکن جحیم سنه حوش آن جس

٢ ٢ ٢ ٧ ٧ ٧

ذلیل طفل ... اسق لوده ساده

٤ ٤ ٤ ٧ ٧ ٧

رحم قرابت زهدان بوحوطن داماد
٢ ٢ ٢ ٤ ٤

حيانكه صهر حرف والد ابست يله
٣ ٣ ٣ ٥ ٥

زكيت زيرك نحرير دانشمند
٧ ٧ ٥ ٥ ٥

اديب ادب آموزدان ادب فرهنك
٤ ٤ ٧ ٧

زكيت پاك حق مهربان خوی فيشهان
٢ ٢ ٥ ٥ ٧ ٧

جلی پديد النبی رسول پيغامبر
٣ ٣ ٥ ٥ ٥

ملك فرشته فلك چرخ مشتری برجيس
٤ ٤ ٧ ٧ ٥ ٥

شهاب كوكب دری نجم جد اختر
٢ ٢ ٢ ٢ ٢
فلق

فلق سپيده شفق روشنی دراول شب

ربيبه دختر زن بنت ابنه دختر

حمل بره بقر نقد كاو عجل بجيش
٤ ٤ ٤ ٤ ٤

مرارة زهره طحال كبد سپيز جكر
٤ ٢ ٤ ٤ ٤ ٤

بعيد دور قريب امام پيش وسط ميانه

وسط ميان تحت زير فوق زبر

علات سبذان وطين تيك الجفنق وعر

... بتير حصين واءس بتر
٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ف

سوار دستبرنجن چه پای اخلخال

وشاح عقد حمایل عاتق تاج افسر

۲ ۲ ۲ ۳ ۳

بدء نخستین ثانی دوم آخر پسین

۴ ۴ ۵ ۵ ۷ ۷

نقیض اولی اخری اخرت دیگر

قمیص کرته یلمق قبا ریطه دکو

۴ ۴ ۷ ۲ ۴ ۴ ۴

نصیف هیجه خمار است مقنعه معجر

۷ ۸ ۳ ۳

اجاج تلخ تعذبی حره مالح سود

۲ ۲ ۴ ۴ ۵ ۵

فرات عذب نبیذی آصف کبر

۲ ۲ ۷ ۷ ۸ ۸

نتراده

شراب خمر [illegible] لهب زبانه

لحم چه انکشت رماد خاکستر

عجین خمیر دقیق آرد نخاله سبوس

ادام نان خورش قند سکر است شکر

حزام تنگ سفر پالوده لجام لگام

عنان دوال و منطق نطاق کمر

دکان کنز بود کنج صیرفی صراف

سوق رسته حداد قین آهنگر

شفا لب جرف وادی هار افتاده

جهنم جیر و جهت شطر است سوی قلة جیر سر

بکیم گنگ ذریعه وسیله سبب مرجل دیگ

نذیف بیم رسیده تنناس قدر خطر

القطعة السادسة في بحر الرمل

فرخ فروج جوجه بیضه تخم مرغ خود

چون عنب انگور طین انجیر کمثری امرود

اصفر و فاقع جز زرد است احمر و قانی سرخ

هست حصباء سنگ ریزه ماء وادی آب رود

جود فیض جود و بخشش جود و نیکی جستنك

وعظ پند میثاق پیمان تحیه درود

عین در زیر هان یا هست عین دریها

چون غنا دان بی نیازی بر دخول سرود

طلّ دایه حی زنده حلو شیرین مر تلخ

ضوء تیر جلجلان کنجد چون حمص نخود

هاویه دان جهنم دوزخ غساق ریم

دو یکی هر دو بخایر ست حاصل مجموع دو دو

فوا باشد یا قلاوه ذره اندر سال جو

بیش شد بس دان دانجه بج ماش قلبا جه نخود

رازیانج بادیان سک حوی خوش اذخر ویز

نستر و شتی وابو اکنه شیم مجموع کود

تاجی آن سالار بازرگان تاجر با بکاد

ساعد آن مرجی کز بالا مپرو هابط فرود

القطعة السابعة في بحر المجتث

سعال سرفه سرعت شتاب لبث درنك

قصیر کوته واسع فراخ ضیق تنك

هلال ماه نو است قمر مه قمرا شعاع او

ذهر

نهر جو شکوفه صبغ رنك

اشج شکسته سر لحیین ریش اقرع کل

اشل اقطع بی دست عان اعرج لنك

قتیل کشته عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد دب نمر یوز دان خرس پلنك

غراب زاغ هزاردست عندلیب کعیت

و لحمامه کرکی کبوتر است کلنك

قصب خد آمد و طرفا کزی یراعه غرو

چنانکه ثعبان اژدها تمساح نهنك

حیر طابه طیبه یثرب مدینه ام قری

فقاهت دانش کانی بینه طبع منش

دلیل خواد عرین احمد قصد آهنك

حمی قورغ طبع روضه مرغزار شناس

وتر جیماجت صلح آشتی خصومت جنك

سویق هیته جشیش جریش بلغورش

جشب طعام درشت سخت حوصه حیر ینك

قفار نان تهی فج خرب تلخ کروه

ثبات خواب شقر لاله فوق روزنك

ذکیت تیزك نحریر حبر دانشمند

ادیب

ادیب رادب اموزندان ادب فرهنك

القطعة التاسعة في بحر المتقارب

نه تر هو وخت لاله زار داغ بر دل

نه رشك قدت سرو پای در کل

فعولن فعولن فعولن فعول

تقارب این وزن گوید حاصل

تراب رغام ثری خاك طین گل

وطن جایگه کره دز ربع منزل

دمه اسپید مور تاختن هر یکی را

بترتیب نامست روش زمستل

مجلی مصلی آمسلی تالی

چه مرتاح عاطف خطی موصل

لطیم سکیت ارب حاجت عرق خوی

فوادست قلب جنان حشا دل

برین ده دوی دیگر الحاق میکن

یکی هست تفاشو دیگر حید فیسکل

حسان اسب نر باشند جرضد ش

بود سهم کره شتر حید قرمل

لبن



لبن هست خاست آحرجه بحینه

عسیر ضد آسان عو نیر است مشکل

عنیو هست رشتکن لیوس است ضد ش

اصیف است غمکین کحیف است بیدل

ایا عارضت رشک خورشید ماه

کرت در تقارب شود اشتباه

فعول فعول فعول فعول

نجوانی خوش درین شعر بی اشتباه

القطعة التاسعة عشر في بحر المجتث

ثمر میوه حب ست دانه تبن کاه

طریق سبیل صراط ست راه

عرض خواسته طارف طالد ش

نوش باکهن دان فاسد تباه

صبی کودک شیخ خواجه نفس دم

وما جند جیش ست عسکر سپاه

غدات صبا بامداد ست شام

عشا وقت خفتن قلنسوه کلاه

غد و امس عکسند فردا و دی

حجر ابیض سفید ست اسود سیاه

ذنوب ست غرب ست سجالست دلو

رکی است بئر قلیب ست چاه

حجی لب عقل نهیه خرد

خطی جرم ذنب ست عصیان گناه

خطب هین مضراب حسب فرقدیند

عشب کلاهان کیاه

مناص مفرجای بگریختن

ملاذ معاذ است ملجا پناه

حکم داور و محکم جای او

ولی بدیه همچو شاهد گواه

وهاب بخشی رفتن آمدن

سیاحت نکشتن سیاحت سیاه

تقیه

تعیده حلیله طبعند بضع زن

بعل شوهر دنبیره کلاه

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف

خوشتر از بحرها است بحر خفیف

اصل وزنش مثنوی لطیف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

کل شیء من الظریف ظریف

من عن اذ الی حتی تا

این کو کیف چون آمد او یا

فی در ست علی بر کم چند

نحن ما انتا و انا ما

انتم کم شما او وی این مرد

انت تو انت ان ولی تنها

تلک آن چه دلک ان مرد

صرف نحو [illegible] مکتب ما

ان لو کر متی کی لا نه

انما همی چنیتما هر جا

انا چون انتی و الی من

ما چه حیث من کدم با

فی بین قبل بیش بعد سپس

لم مر ولی من لنا ما را

لنه

صد مکو مه مکن دع دربان

[illegible] هلم بیا

مذ منذ و از آن زمان باز است

ثم آنجا و هاهنا اینجا

عیر ض قط هر کیف ایضا نیز

رُبَّه رُبَّما و رُبَّ بسا

زی هذی هذهی این زن

مر و راست دوست با هذا

میر قد و صحن روند عنف قدح

طرفه زیبا قبیح نا زیبا

مهلا

مهلا آهسته باش آها خوش

ثلما اندکا و نیکا

التحادیتر عش فی حجر المحتث

رجا امید کرالفت سوغ حل بولد

روای نصفت عدل صوت جرس اولد

حصیف عاقل عود هجل و هده

یفاع ربوه تل است بخد هضبه فراز

طعام خوردن علل رزبلی نمک

ارز برنج مرق شوربا قلو لاقان

قصید مغز سبز است ورار مغز بنك

دقیق ماق سمین فربه طویل دراز

مخیض دوغ لبن شیر کره بره کر بیتر

پاچه گاو و گوسفند

کراع پاچه جبن پنیر بصل پیاز

سمید درمك نان سفید خل سرکه

رغیف گرده بدایت ابتدا آغاز

قطع پاره رمس جدی عناق بزغاله

جو ... کس صقر چرخ بازی باز

صف

صفر خمره جابی شواظ مخلب چنك

حدید تیز هفین جرفسان مقطع گاز

تکرع است وضو آبدست نیت عزم

بنیه قبله کعبه جون صلوه نماز

عطاس عطسه عجف لاغری حرام خوره

جان فهاع هدان سبیل الحجب باز

علانیه علن اجهر آشکار دود

طمیر فکر جیاند کسیر بلن جوی راز

کلیه هم سخن حریف هم بیتید

قریب بذیم بود یار مقیعه بیتوان

ان استود چوب را پر میلی وند دو چوب دیگر بر بالاوران شند تا طور درد دیگر جانوران نشیند

القطعة الثانی عشر فی بحر الرمل

ای قدت سرو خرامان رخ سیاه تمام

سازد در بحر رمل بار دیگر سیر مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ساز در بحر الرمل بار دیگر سیر مقام

قرم عظارف خلاخل سیند راس همام

مهتر است دست صدر شیء چین اسم نام

عقوه

عقوه ساخت امر کار قول گفت فعل کرد

جنب پهلو جار همسایه نگهبان

ساطع بام لون رنگ ریح بوی باد غیم غین

میغ نوم خواب متی کی فتق بعد دوری
خطوه گام

لغت شلغم بقل تره زرع کشت ریع دخل

کرس خرمن خرمه دسته صعب تند الف
رام

زبد مسکه دهن روغن صوف پشم

کوز کوزه قصعه کاسه قدح دیگ کاس
جام

نشخ س

شغر سن ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خنک کام

خد رخ جوف اندرون ضیق تنگ

آدمی انسی انسان مردم جن پری

اجر مزد رشوه پاره غرم تاوان دین وام

سقم بیماری صحت تن درستی بیدکو

قیح ریم دم خون القلس قی

انگشت نر

الی ضاما اصبع انگشت بنگ ابهام

سبابه خنصر بنصر تمام

وسطی حی

سبابه انگشت شهادت

وسطی انگشت میانه

حین اوان آن وقت جدید نو روز شب

غدوه بکره بامداد فجر صبح مغرب شام

عام حول حجه سال اسبوع هفته شهر ماه

سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

یوم احد یکشنبه اثنین ثلثا اربعا

هست دوشنبه سه شنبه چهار شنبه السلام

طل رهمه بنم باران ساجیه بارانی سخت

جنت المأوی فردوس برین دار السلام

القطعة الثالثة عشر في بحر المجتث

ای جمال تو امروز زبده ی دهر دیر

چو احدنک تو آید بسینه دیو بدیر

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی محنت بحکم ز شرم سر در زیر

مبارز بطل باسل شجاع دلیر

شعیر جو است صره چاش کتان زغیر

غضنفر اسد لیث خادر و لهاث

هزبر

هزبر قسوره حیدر است ضیغم شیر

رقاد هجعت خفتن سهاد بی خوابی

بلغل بانگ مانع سنخی شبعان سیر

حدب چه رابیر بحر جوی دمان باشد

چنانکه صاع صوب جدوه باشد زیر

عوج کجی جرز بی کیاه است بلند

خبار بزم اخاذت غدیر قاع کویر

الرابع عشر فی بحر الهزج

بصم عتب رتق چهار دختر است

اینها همه حبیبه فرجهای بشر است

الخامس عشر فی بحر الهزج

نه جفت نبی که یا لعجبی من همه

بد عایشه خدیجه محترمه

با ام حبیبه حفصه بود زینب

غزارت
لبارس
اصطباح
خوردن
معاوضه

میمونه صفیه سوده ام سلمه

دختر علقمه
خیبری

السادس عشر فی بحر المضارع

فرزند النبی قاسم ابراهیم است

پس طیب طاهر از سر تعظیم است

با فاطمه رقیه ام کلثوم

زینب شمر از تو اسر تعلیم است

السابع عشر فی بحر الهزج

موطه و ازده بنی را یکی بند

ثوبان رياح صالح مدغم يسار زيد

بود امع ضمير كتيبه موتهب

هزج انفال مدلى ميدان

بالم يكن وزلزلت احزاب همان

بنج اولد قد سمع رعد حديد

فتح يس بتين نصر الدهر الرحمن

الثامن عشر في بحر المتقارب

رخيبر ستد مصطفى هفت قلعه

خدا ليتر بدادان چنان ملك سالم

قال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن في المسجد كالسمك في الماء والمنافق في المسجد كالطير في القفص

گتيه بدو ناعم وشق وانكد

عموص نطاط سطيح بسلام

القطعة الاخرى في بحر الخفيف ذكر اسماء بعض المواضع

كبشنواى عيرت مه افلاك

وذله بحر خفيف رتق باك

دردهاى كروست اصل هلاك

خش لادغ استعياى

جد برى ممدد چكاك

ناخن رخو نکاس وضاغط

وان مفتنی کز و عضل شد چاک

وان مصلی که او ست دل غمناک

القطعة الاخری فی بحر الهزج المسدس المحذوف

فی ذکر اسماء الشهور رومیه

بدان ای گل که رویت چون بهار است

هزج بحر روان ابدار است

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

شهور الروم این هشت و چهار است

دو تشرین

دو تشرین دو کانون پس انگه

شباط آذار نیسان ایار است

ماه زمستان بهار ۲ بهار ۳ بهار

حزیران تموز آب ایلول

تابستان ۲ ۳ اول پاییز است

به تابستان گرمی غبار است

دو ایلول هر دو ماه تشرین

اول پاییز دوم دیگر پاییز

خریفان وقت مستی خمار است

زمستان را دو کانون شباط است

نگهدار ترکه [illegible] یادگار است

شباط کانون ماه زمستان

القطعة الاخرى في بحر الهزج المثمن السالم في

اسماء الشهور الفارسية

صبا چون گل ز روى آفتاب بگشايد

نهان گردد مه عيد از خجالت روى بنمايد

هزج اين گفت مامر وزين سال اين نام فرمايد

ز فروردين چه بگذشتى ز ارديبهشت آيد

پس از خرداد تير آنگه كه مرداديت همى بايد

افتاب در جوزا — افتاب در سرطان — افتاب در اسد

پس از شهريور مهر آبان آذر دى دان

افتاب در سنبله — القطعة

القطعة الاخرى في بحر الرباعي في تركى اسماء

السنين بالتركية

بحر هزج آخرست اياً فخر تبار

مفاعيلن مفعول مفاعيلن فاع

هر صبح چه بلبلان همى كن تكرار

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زين چهار چو بگذرى نهنگ آيد و مار

وانگاه باسب و گوسفند است حساب

حمدونه و مرغ و سگ و خوك آخر كار

چون محرم تهیه کن [illegible] بود ماه صفر

دو ربیع دو جمادی از پی یکدیگر

رجب از پی شعبان رمضان شوال

بان ذو القعده ذو الحجه چنین است خبر

القطعة الاخرى في بحر الرمل

ای پری کاندر حریم جان دل داری بسوت

کرم لطفت جان فزاید جلد دلها را ت وقت

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

لتنزلی دستمازمن تا در رمل کرم بروت

برجها

برجها چیدم که از مشرق برآ[illegible] قرن

جمله در تسبیح در تهلیل حی لایموت

بیت

چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان اسد

سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

القطعة الاخرى في بحر الخفيف

ای ترا آفتاب ماه غلام بحر این قطعه شد خفیف تمام

فاعلاتن مفاعلن فعلات خانهای نجوم سبعه تمام

حمل عقرب است با بهرام قوس حوت است مشتری را رام

نو ز میزان چو خانه زهره است

مو ز حمل راست جدی دو مقام

پیر جوزا و خوشه سرطان

خانه آفتاب شیر مدام

رمز کی گفتم از نجوم ترا

تا بیاموزیش تمام تمام

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

آفرینش بهای ملک و انکه هفت آفرید چرخ فلک

بر یکم ماه

بر یکم ماه بر دوم تیر است

بان ناهید در سیم میر است

شمس بر چرخ چارمست مدام

همچه بر چرخ پنجمین بهرام

ششمین چرخ مشتری را دان

هفتمین است منزل کیوان

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

هفت کوکب که هست عالم را

كاه از ايشان نظام كاهى خلل

قمر است عطارد زهره

شمس مريخ مشترى زحل

كواكب ... ناهيد ميدان

خورشيد بهرام برجيس كيوان

القطعة الاخرى فى بحر الخفيف

خشم آن مست ترك كافركش ... تير غمزه بر دل ريش

خواه بحر خفيف آن درويش

حوت ... دو سى يكيت حمل ...

دلو ميزان حوت عقرب سى

بليت ... قوس جدى ...

القطعة الاخرى فى بحر الخفيف

لا ولا لب لا ولا لا شش ... ست

لل كط كط لل اشهو كو ... ست

القطعة الاخرى فى بحر الخفيف

هرچه ... ماه شد ... كن

بيج ديكر ... بر سر آن

لیس بهر پنج ازان زخانهٔ شمس

کیرولک برج جای ماه بدان

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

ده نام لازم آمد تا خوب خوب شد

هر نام را ازان بطلب از چهار چیز

خرد کلان کر بلند دراز باز

۴ ۴ ۴ ۴ ۴

باریک تنک سرخ سفید سیاه نیز

۴ ۴ ۴ ۴ ۴

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

[illegible]

اسامی سن بقر در تقارب

چه خوانی گردی ازان غم فارغ

فعولن فعولن فعولن فعول

بگویم تبیع ورنه ای مرد فارغ

تبیع جذع سن کا واست وانکه

سنی رباعی سدیس است صالغ

۲ ساله ۳ ساله ۴ ساله ۶ ساله ۸ ساله

مخاض لبون است حقه جذعه پس

ثنی رباعی سدیس است بازل

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

[illegible]

ای که در دست تو مرهم دلهاست

جان بیمار داغ تو دواست

فاعلاتن مفاعلن فعلات

کوی بحر خفیف خوان درست

اشعر عمر و حمیر و کهلان

مرو انمار و عامله زصباست

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

جمله آلات در یک بیت منظوم آمده

بشنو ای خواجه نظام الملک مولانا حسن

شرط تغییر تعجب مدت نفی خبر

مصدر مجد صله تعظیم استفهام من

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همین

تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کنم من این حروف یاد کیی

ثا و حا و صاد ضاد طا و ظا و عین قاف

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

ای بنده خورشید حرارت بکونی همچو ماه

در پناه سایه زلف تو تصور ر تکیه گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

نیز در بحر رمل این قطعه چون صبحگاه

نه فلک مستوی الحجم را چون بکشتی

اختلاف وزن دارد هر یکی کی اشتباه

زر لکن زیبق المشتری سرب دهن ارزیز حل

۵۲۲ ۱۲۱ ۵۵۴ ۳۸۰

فضه تند آهن یکی مس شد صفر ماه

۴۵ ۱۲۰۱ العظیم

القطعة الاخری الاخری

زهی رخ تو قطعه زند سرمه ده چهار

ربوده چشم تو از جان دل توان قرار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بگوی مجتث این قطعه را بکن تکرار

زروی جثه هفتاد دیگر سیماب

چهل شش است زر ارزیز سی هشت شماد

ذهب صد است سرب پنجاه آهن چهل

یقولون الحواس خمس
میگویند حواس پنج است
والارکان من بعد
وارکانی چهار است
والروح ثالث
و روح سه است

بر بحر مس جل سبع نقره بنجا و جهار

القطعة الاخرى الآخرى

رخ خوبت بخوبی گل دهانت غنچه خندان

قدت سرو روان دل خطت باغ جان

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن

بدان بحر هزج این وزن خوش این قطعه برخوان

کتف شانه معاروده عضد بازو و پسیر آسان

زمجی زمکی دنبه غرغ شوی بریان

صنم

[illegible]

صنم کرتی بکم کنکی عرج لنکی بلعه کولی

علیم عالم علام دانا واسی ترمان

سحاب عارض مزن غمام ابر است ظل سایه

حیا و وابل وسمی مدرار مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگاه

شتا و صیف بی شبه زمستان هست تابستان

عدو خصم و دشمن دان حذار خوف ترسیدن

وثاق بند نکل آمد حصین سجن حبس زندان

[illegible]

ای سرکش بطی کاهل تری تازه جنی جیده

خرنی سواد تا اکش ضی لاغر بطی

سغبه عرش طوی جوع مصدرها ونعت اوقی

یکی متغبان دوم عرتان سیم طیناد یکر جوعان

کلف عتق سلف لاف سنه سال آیین ناله

خسدر خاشع فزع خائف قلق هائب

تحی متقی پرهیزکار عبقری نیکو

سغن سوها کسر تیر مصدر حنره سد رجیران

عزب

احصف

عزین عبل عابه عنیفز ایکد شری بیشه

نام یکی از بزرگان عرب که بحلم با وشنرند

نبد کهنک سین تحط مطاثیت جلب انبان

محسطی

نام کتابیست از اصول ریاضی

تنوفه مهمه فیفا فلات سبسب بیدا

جیه بدوده بیابان نه ... لوبحره سنکه

لغز اجحیجستان ستم اسطوره افسانه

قال دوله کره کو لیست محجن صولجان جوکان

غمص جون عمره لعره زیق اشک الکه کوه

جرملده نوم بینی براجم بند انکشتان

نکهت بخر بوی دهان باشد رضان است

دفر کنده بغل بخنج آب بینی دان

القطعة الاخری والاحری فی بحر الرجز

بحر رجز ذکر تمام ارکانه بخوان در سخن

بی هیچ شك تقطیع او چون بر سمت زین کوزنك

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

هر روز بخت نو شود بیوسته از چرخ کهن

طود

طود جبل طور علم کوه هست حارس پاسبان

اری ضرب شهد است عجابان را یکان

میزان ترازو حمل بار و قرح و اری دو

فلك سفینه جاریه کشتی شراع باد بان

لوح سکان جو هوا ملاح تر حالی لهتی

شامخ بلند قله سر معراج سلم نردبان

جسم جسد طلل جو با عجمان بدن تن

ذات هستی کون بوده روح نفس مهجه جان

سنوقط حيظل عرست كربر كلب بسك

جهان
بو عوث كيك نحل ذره موجه عالم

تلت كوى راحت خوشى ترت بدى ملكت شهى

نكاه
سوده سرى جدت نوى كزت برى ديد

لاوغ كران بالع رساه ١٥ آكل حواله رابع جران

طائو براه ساعى دوله قاطع بران جارى روان

جميع فريق قوم معشر كروه فرقت

طاق بليه شكوه كلمه جمجمه كله راعى شبان

غى ضلالت كمرهى بغض عداوت دشمنى

تلقا جهت قران النبى تبيان بيا آيت نشان

ربط رتق مستديس استحل فتق بكشادن است

لا تبتئس اندوه مخور نفع است سود ضر زيان

صالح نيكو طالح بتر كفر بليد مدهن دبر

مقول زبان شو زبان عالين زبار خران زبانا

القطعة الأخرى في الاواخر

اى سيمبر كه هست دلت همچو خاره سخت

هر در هواى عارض تو گشته است لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — این بحر را مضارع خوان ای سعید بخت

میزاب ناودان بود انذر چون شجر درخت

حول طلی پناه تملک شه سریر تخت

کل جمیع قاطبه جمله دان همه

شطر نصف نیم جزء است بعض لخت

قثاء خیار سلوق حیقد جزر کزر

نعناع پودنه است اثاث متاع رخت

خدعه فریب صبر شکیب جمال زیب

ثوب لباس کسوة جوب حد وحظ بخت

فجن سداب ثوم سیر قند بادرنگ

دبا کدو قرع ترا و شدید سخت

ماه شب چهارده بدر است [illegible] سایه ماهتاب سخت

القطعة الاخری

ای خلعت الکنک منک یا تاری — اوق بحر خفیف اگر داری

فاعلاتن مفاعلن فعلن — گر تو خیزی بلبلان گلزاری

سکر مستی صحو هشیاری — نصر عون مظاهرت یاری

مبرم متقن متین محکم

مظلم داج مدلهم تاری

وهن وهی است ونی سستی لیک

ذل ذلت

ظل ظلت هوان هون خواری

ابتهال ضراعت ست ضرع

استکانت تضرع زاری

قسم حلف یمین سو کند

دستی اهانت زنهاری

یأس حرمان قنوط نومیدی

چون تعطل بطالت بیکاری

قرد کبی

قرد کبی قضاعه سك آبی

حرفه پیشه جزی سزاواری

ضرب جلد است عضو هر و زدن

ترکی اورماق هندوی ماری

عرف خوش بوی عرف نیکوی

مسك مشك بواء بیزاری

القطعة الاخری فی بحر الخفیف

زهر دل برده ز رنگ لاله رویت زنجبار

شده دیوانه زنجیر زلف عنبر سودا ی

مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعل

بخوان ای قطعه در بحر هزج ای نور بینای

وقوف حدث شعور علم فهم دانای

غمار حلقه انبوهی جمه چون جمع تنهای

عسار مسکنت چون بئوس فقر عیله درویش

مخاطب مکالمه‌لی هافیلو لبرای

ثره ضغن ضغینه احنه حقد حنق کینه

مقیم فاره ناقه طاقت قدرت توانای

بتی

قابس یکیاره آتش زان کانون است آتش دان

کتان کز عطا پوشش فضیحه فضیح رسوای

رطب خرما قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه

نخیل ایذه خرمابن چوسلا سیخ خرمای

سنام کتف حیله بس عربکیه اسم کوهان دان

فتوة شد جوانمردی بصیرت چشم بینای

الی نعمت ضر زحمت بلا هم نعمت زحمت

هبوط است صعب پستی صعود است بالای



چنین است ولیکن چه فضل محمد زاده

چه کهلان مرد موی شباب شیب برنای

القطعة الاخری لخلا واحد

ای مثال خط قمرنه بر صفحهٔ قمر

خورده از لب جنت دل بیمار گل شکر

مفعول فاعلات مفاعلن فاعلن

بحر مضارع آمده این بحر نیک

ای میل شوخ مخذی لشکر ده ران ذکر

دگر بولادالین صدش اشکاف کفشکر

خنزیر

خنزیر خواهر جن بخش هلک اس موی

ستحین قفش کفش بنشا چون ساخیر

شکر است فرج حیرکس کین اندرون او

مهبل دها انتز قهبلس دبا برن

خصیه خایه عانه زهار ست سره ناف

سغره مغاک سیند رقاعه تار سر

کاموس دان سکا جیفه طعوط لان جانبو

جانوم هم مندو هشاک پرده در

منهاج منهج جدد قصد راه راست

ورد بتر بعت عطن مورد آبخور

بدع بدیع بدعه نو است قدیم باز دیرینه

ادیب را ادب آموزان اند فرهنگ

ندان آسیاد منسف چاک هم چند نیر چخ

مسحات بیل مسحه مالد قلع تبر

مواط بیجه منقله روزست می کلنک باشد

شروف زینت ها کاره برزکر

القطعه

القطعة الاخری

ای جان من زناوک چشم تو کشته ریش

بردل بمحبت زبلای غم تو نیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

این بحر شد مضارع ساز شو خوش نو

عقرب چه کژ دست حمه زهر ش ابره نیش

جعبه جفیر قصه قاض بود کنانه کیش

اعصار کرد باد چه نکبا کژ شمال

بالاجنوب ضد صبا پس دبور بیش

حمی تب صداع دوار کباد خسته دردل

جحج فرج است ریش ظهر است پشت

بطن شکم فرو پوستین الیه نعامه شتر مرغ

نعجه میش مرد درفتن زرغنب کهنه صرم چرم

غرا سریشم هم دبق سرطان سرایش

اکحل سیاه چشم چه انجل فراخ چشم

اشهل تومیش چشم شرجون قرابر خویش

القطعة الاخری

ای بگردت صف زده حوران خوب منظر

هم چه انجم بسته گرد ماه تابان دایره   فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست این بحر رمل برخوان بصوت حنجره

شمع موم زیف بهرج ناسره جید سره

شادان خشف غزالست رشا آهو بره

ثقبه سوراخ هست منجل داس بیرم کرده بر

کلبتان ماش است کلوب انبر و منشار اره

شیخ فانی هم هرم هرست ذال

حین بود شهله ورد لبیس شهره

عجوزه

علو با لاسفل چیستی ذیل دامن قصر کوشک

جذمه بنیان اثاث اصلست ترفه کنکره

مقدم العین است ماق موق ماق ماق

کنج چشم ماغرش دنبال هاذل مسخره

جوذ کویی لوز بادام مجة خایه ریز

جوبه صرطه ضفت یالوده متمس بروره

لیس تقنت اعمال ج دان روفت فحش جماع

روث سرکین است لیکن فرث سرکین دده

وحشی

بوی جعد
بکردار کویز
ملعت کوز
نفاری
کرد کال
لب الجوز
مغز کردکان
لب اللوز
مغز بادام

وحش دشتی فراوعیر صبحر کوه بز

جون اتان ماده خر است جحش تولب کره خر

هست منظر روی مراة سجنجل آینه

لیلك عیسی سنك موسوی ان حلاق آستره

بودعه قرطاط ببنما كتد يالان دان اكاف

مقوه انسار است مخلات علیقدوبره

القطعة الاخرى

ای برده مهر از مه روی تو مشعله

مرکیست نابوی تو مقابله کعو

مفعول فاعلات مفاعیل فاع

بحر مضارع است بخوان خوش بغلغله

خارج بیرون جمع خ زحلوفه جیله

داخل درون طبق تر صوضات مشغله

دابوعه هندوانه آمد و بطیخ خربزه

[illegible] کعک کاک قرص کلیچه لباء فله

قنفذ چه خار پشت سلحفات سنگ پشت

ضب سوسمار ضفدع چغز دلق دله جثبه حکاک مغرق

فرق دماغ

چکاد پیشانی

فرق دماغ مغز ام الدماغ جای وی جمجمه کله

طلق مخاص درد زه غیل شیر حمل

ادره غرو شری جدری نطفه آبله

وضع آن بچه که آمد طمث حیض علوق

یتن آنکه ور کون زاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفکیر فوزوش

تسفید دیک پایه طنجیر پاتله

ملاح کشتیبان دقل تیر کشتی دان

ملاح کشتی بان دقل تیر کشتی دان

مجذاب بیل کشتی چو مردا بود خله

مشطت شانه دلق کهن منسات عصا

مرط کسا کلیم بود اربعین چله

سطرت زبر برقم خط سفر چو کتاب

تفتیش بحث کافتن فحص مسئله

منحات رنده باشد منقار اسکنه

منقب متر اکه جدود دام فخ تله

معیار

معیار جدیر ترازوی زر سنجی هم دان

عمود ستاهین فلک کوه جید باشد پلیله

القطعة الاخری فی الاواخر

اردیک تحت اناء بادیان حیظروف وعاء

جری دیر مرض خستکی عرض کالا

تقتید جامه دان جامه دان عیبه

برزال پرده خبا کلیم خور عبا

غدیر آب کو ادنده ازرق صاف

ثمد عدق کم بیش خضاره دریا

عذبی چون کر آب بدشت نظره یل

عمیق ژرف جود نهر جوی نوال عطا

حباب کوبله باشد قراح آب معین

نقیض ذکد دبقه شطن رس جوی شا

سنان چه سنک فسان لحاف سنک تنک

رخام چه باسنک دنو بله چه سنک آ ستنی

لنتغ چه باشد سنک شکل سجیل سنک

که سنک سرمه طاحون اثمد ست رحا

اثمد سنک سرمه رحا سنک آسیا

عیره

عمیر بشین ماعون زکوة دخت بیوت

سیاع کاهکل صعود سر بالا

نقیر ناوه ملد طست کل میان دوخت

امام چو بزه دان مدان بنا هیق

بانک حمار خوار بانک بقر صهیل بانک فرس

بانک شلیت صلصله است بانک درا

القطعة الاخری

نعیب بانک کلاغ طنین بانک مکس

نباح بانک سک بانک کرک خیت عوا

هدین بانگ کبوتر صریر بانگ قلم صناج بانگ عوعو بانگ سگ

رخت طوق خویذ زده بر قمر

لب غنچه را کرد خون در جگر

فعولن فعولن فعولن فعول

تو این بحر دلکش تقارب نگر

وچنین ملخص بود مختصر

سوای جز نعم الا مگر

کای وکای کاکی وکای وکی یعنی که اندر خبر

آیا وهیا ای ویا هیا انچه یا ایها بود الی سیر

القطعة

القطعة الاخری

نوعهای لغت زمن بشنو

اولا اصلیت همچه عماد

پس مؤلد چه ضفدع طاجن

باز تسخین طمیجن ای استاد

وز معرب شناس صنج دلق

یلتق قفش هرج استبداد

وز معجم سخی کسوة فرق

علد نعض دوام مستعداد

شد سقف دهن وحیعت نای

قره ظن بیع حنیذ اضداد

مشترک جاریه است عین رجا

مترادف جنان قلب فؤاد

مختلف در میان عرب عجم

جرز جوز طاس طشت آفتاب

عسل بردن احقیقت دان

ادری قرنا عجاز دان حبه سداد

فرخ زجاجه بقلة الحمقا

خرفه دان فرد منفرد تنها

معمعان است دف حر گرمی

زمهریر است برد قر سرما

مرصالی مشترک ترکوهاه

ثعلباه ربه تعال بیا

ورد گل دان هند باکینی

ارج طیب عبق بو یا

نغم وحش چارپا و سبع

دد جبانه دشت جار سرا

عجز است و مراغ چه ز رفق درون که شیرین باشد

مثل گوئیست شه نه همتا

ناس انس اناس آدمیان

پدر و مادر آدم و حوا

مرد ایو شمر غنیمت دان

نامه چو ختم شد بنام خدای

حلفا

خنرحکا هوو سعتر اوّلین می نویسند دوحزا

تمت شد کتاب نصاب

القبلیل قلم لقیهم

۵۵

تمت شد کتاب نصاب

الصبیان از حکومت نواب اشرف

ارفع امجد شهزاده ... میرزای معتمد الدوله

بعد عالیجناب مستغنی الالقاب والاوصاف

... محمد صالح کردستانی ...

ساکن کردستان ...

میرزا محمد کریم ولد مرحوم ...

طول الله عمره فی ...

۱۲۸۰

امروز که پانزدهم شهر محرم الحرام است سنه هجرت ...

اشتقاق

جمع شد ق

گاس دماق

مضمار

میدان اسب دوانیدن

شیاطین

استر جامه کردن

کیفیت ساختن مرکب

بستان [illegible] دوده چراغ [illegible] صمغ عربی [illegible] فلفل چهار درم

مازو دو درم نیم درم [illegible] از بهر کشش فروسای بهم

هم وزن [illegible] زاج است هم وزن [illegible] مازو

هم وزن [illegible] صمغ است آنگاه زور مازو

فی اسنان الانسان

جنینیه [illegible] طفولیت است صباب شباب کهولیت است

فی ذکر اقالیم السبعه

اقلیمهای روی زمین هفت [illegible]

اول دیار هند دویم دان دیار چین

سیم بلاد ترک خط و توابعش

آنگاه هست ملک خراسان چهارمین

پنجم ورا النهر ششم شهرهای روم هفتم که زین بماند شد اقلیم هفتمین

فی اللغات مثلثه

حجر بیش خانه است و نیز ذر کاها حجر عقل و دانش است حجر نام

دان سلام اسم تحیت سنگلاخ آمد سلام پس سلام است استخوانهای کف پای

دعوه است خواندن بخوردن دعوه است خواندن دعوت است خواندن بحرب

شت [illegible] شت لعل اندر [illegible] شت [illegible] در بیابان دان [illegible]

سقط [illegible] سقط آن کودک که افتد ناتمام سقط آتش پاره است اندر تنور [illegible]

قسط جور و قسط عدل قسط نام دارو است که از آن روغن گیرند از آن [illegible]

[illegible] حجه [illegible] حجه [illegible] حجه [illegible] حجه زرهای دان

سطر است [illegible] رقم سفر چه خط کتاب

[illegible] ایدرلر

اوروحیله ... اعرقدر ... اولدیغی

... افادرا ... عظیم حفظ

سعدیه زیست ... الفقرا ... دوران ...

راحه ... بو ... ایفادنست دوران ... کلنبت اولان ...

بلکه ... عظیم الت ... ال بو ... ار ... ال ... دیدر

خلاصه ... الحمدالله ... اوردر

... بو ... سیدی ...

سوال ... یادیکلر ... ال ایکی

به بتیم ایدیر ... بدرام

[illegible] ۲۹۵۶ ...

پرزام جوب ده جه ... دورم ویکنه پروانه و ... دورم

حرفم ... کمک فاحم نمودن ... گیایم بسون

یکبانه جواب بنده ... وخش ... فقعش ... دورلر

والسلام

[illegible]

... ایلر ...

... [illegible]

۱۲۸۵

وکالت نامچه [illegible]

وکالت شرعی [illegible] [illegible]

و کیل مطلق [illegible] فلان ابن فلان [illegible] [illegible]

دکیر [illegible] [illegible] [illegible]

عال [illegible] [illegible] [illegible]

حضرت فلان [illegible] [illegible] فلان [illegible]

ملتزم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ازوار [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

الثانی

[illegible] [illegible] [illegible]

شیخ [illegible] [illegible] [illegible]

60

[illegible] آداب

و [illegible] [illegible]

شیخ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] ۱۲۸۰

ازوار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible]

العظام [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود

و تحریر [illegible] خصوصاً [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] مطلق العنان [illegible]

[illegible] فضیلت [illegible]

[illegible]

[illegible] عطار [illegible]

[illegible] فلان عطار [illegible]

[illegible] دکان عطار [illegible]

[illegible] قرآن و [illegible]

[illegible]

و دولت [illegible]

[illegible] الحمد [illegible]

[illegible] و عون و [illegible]

[illegible] الوصف [illegible] ارکان [illegible]

[illegible]

دور [illegible] و [illegible]

دارد فدوی است در [illegible]

[illegible]

نامه [illegible]

[illegible]

[illegible]

سخت نشستی بدل فرای نشستت

۷۹

۸۰

بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب خورشید خاور

بنام یکی چون تا جهان آفرین
بابد بیم تعریف شان خاوری

شنفتم بلوشن دانا [illegible]

قاعدهٔ ۴ استخراج غرهٔ کل شهور

زابجد بود موضع سال خواه زرنج هویدا

۵۴۲۱۶۵۳۲۷

ا ه ج ز د ب و د
۱ ۵ ۳ ۷ ۴ ۲ ۶ ۴

بکن جمع اعداد اینها بهم
بیفزا چهار و بکن هشتکم

زاعداد باقی زشنبه شمار
بهر جا رسد غرهٔ ماه دار

گرخواهی این حساب ابجد بود
بدان آنچه از سال هجرت

گذشته هشت هشت طرح بکن آنچه باقی ماند در حروف

سر الفوائد افلاطون

در حروف سال نظر کنی و آن هشت حرف است
که کلمهٔ هجز دود است به بین بکدام حرف منتهی
میشود اگر حروف سال یکی ماند الف میگیرد و آن هم یک است
و اگر ۵ ماند آن ۵ بحرف هـ میرسد و حرف هـ ۵ است
و اگر سه ماند بحرف جیم میرسد و آن سه است و هم
چنین باین قیاس و عددهای که بخواهی غرهٔ آنرا بداند
از محرم شمرده ببیند حرف غرهٔ آن ماه کدام حرف است
مثلاً بدین قرار است

محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الثانی	جمادی الاول	جمادی الثانی	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذی قعده	ذی حجه
ز	ب	ج	ه	و	ا	ب	د	ه	ز	ا	ج
۷	۲	۳	۵	۶	۱	۲	۴	۵	۷	۱	۳

و عدد حرف ماه
و عدد حروف سال جمع نماید و چهار عدد دیگر بر وی بیفزاید
و هشت عدد ازو بیندازد مثلاً اینکه جمع حسابش
بده رسید هشت ازو بیندازد ۲ میماند و اگر جمع
حسابش بدوازده رسید هشت ازو بیندازد چهار
میماند و ابتدای حساب از روز شنبه کنند و هر جا حساب
حروف آن روز بگیرد غرهٔ ماه [illegible] روز است

[illegible]

بار کرم سر بسار دارد اگر بخواهی جانب جنبی کی
در وصل جوی تشش خرد است دلخواه تشش جو

فی معرفت اقسام الفعل

اگر خواهی بدانی فعل یکسر بدانکه هفت قسم است ای برادر
صحیح است مثال است مضاعف لفیف ناقص مهموز اجوف

فی معرفت مذکر البروج من مؤنثه

بشناس از بروج ماده نر تا در احکام باشدت رهبر
نر حمل دان ثور ماده شناس همچنین گیر تا بحوت تو بس

هرچه از ماه شد شنی کنی درو لط کتابت خواسته باشی
بدانکه ماه در کدام برج است قاعده چنان است به بینی چند
روز از ماه گذشته آن روزها را دو چندان کنی و پنج دیگر بران

برآن بیفزا بعد ملاحظه کنی که آفتاب در کدام
برج است از آن برجی که آفتاب در او است هر
برجی پنج پنج حساب کنی هرجا که پنج آخر باد منتهی شد
ماه در آنجاست اگر یک یا دو یا سه یا چهار بماند
باز ماه در آنجاست

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر از پی تعظیم است
با فاطمه رقیه ام کلثوم
زینب بشمار از پی تعلیم است

۸۳

[illegible]

مقدار جهان [illegible]

[illegible]

۱۲۹۹

رب صائم ليس له من الصيام

الا الجوع والعطش

ای بسا روزه دار کز روزه نه نصیبش دهند نه مزدی

بجز از گرسنگی و تشنگی زانکه گوید دروغ چون دزدی

اذا اراد الله بقوم خیرا امطرهم

بالليل وشمسهم بالنهار

بشنو از من یک حدیث رسول که روایت کنند از یاران

چونکه خواهد خدا بقومی خیر روزشان شمس شب دهد باران

قال نبی عم من قتل حية فكانما

قتل كافرا

جبلا نتوان رفتن بجبله بر دوش

[illegible] کار گفت

بله ... اول مطلب

... ازدرگاه رب الارباب ...

قطع آن است

سادرمیرماه ابراهیم بیگ

در کلام فاتی

تا درین ... شاه سکندر ... اصفهان

ازطعامهات آول درقلعهات ...

ازاسباب ... ... ولایات ... حصار

ازالقصه ... ... درفانکهاو ...

ازنانهات ... درفانکهاو ... حیوان

ازنانهات ... حرم ... الات حیوان

خوراق ... اسم ... کرده است

ازصفهات صفوی درقلعهها ...

ازکیشهات ... سلام ... ایمان

ازتورهات ... ازدرمهات فلکی

ازتورهات یوسف ... ازنزلات قرآن

ازقصههات ... درنورها ...

ازکلهات ... محرردر ... حیوان

ازخطهات ... حرم ... و

ازحصهات ... ولایت ... حیوان

ازکوههات خوراق درقلعهها ... ق

ازقصرهات خوراق درقلعهها ... جراه

ازوقفات ... ازدرهات ...

ازنیمهات ... صفت ... خورشید

ازنهرهات ... درجبر ... حیوان

ازفارس ... درکمان خطا

ازترکهات ... درکتاب خطا

ازنعمهات طوسی ... عیان

ازقلعهها ... دره ... نماوه

ازعجمهات ... درکابل ... شال

ازجاماهات ... شعر

ازدورهات ... خراسان

ازوقفها ... درفاصل ...

ازقصیدهات نوزده ... زمان

ازفصلهات ... ازرخشنده ...

ازنامهات ... درمطالعه ...

ازعمومهات شهر ... درلحنها صفحه

ازخرامهات فرهادی ... درجو ... کوثر

ازعمهات آزاده درعطاهات ...

ازکلمهات ... جمع درنامه ...

ازعجمهات ... نشاط

ازخلقهات ... نیسان

ازورد ... درکمینه ... اساوشی

ازشرفهات ... درفصلها

ازمنهات ... درحجت چهار

ازخلقهات ... درخطها ... ...


جمهوری اسلامی ایران

